

روش برداشت از قرآن

مشخصات کتاب

سرشناسه: بهشتی، سید محمد، ۱۳۰۷ - ۱۳۶۰.
 عنوان و نام پدیدآور: روش برداشت از قرآن / سید محمد حسینی بهشتی؛ تهیه و تنظیم
 بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید آیت الله دکتر بهشتی.
 مشخصات نشر: تهران: روزنه، ۱۳۹۰.
 مشخصات ظاهری: ۶۰ ص؛ ۹/۵ × ۱۸ س.م.
 شابک: ۱۵۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۳۳۴-۳۵۳-۸
 وضعیت فهرست نویسی: فاپا
 یادداشت: کتاب حاضر توسط ناشران متفاوت در سالهای مختلف منتشر شده است.
 یادداشت: نمایه.
 موضوع: قرآن-- بررسی و شناخت
 شناسه افزوده: بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید آیت الله بهشتی
 رده بندی کنگره: BP/۳/۶۵/۹۹۴ ۱۳۹۰
 رده بندی دیویی: ۱۷/۲۹۷
 شماره کتابشناسی ملی: ۲۳۶۰۴۸۲

مقدمه

آنچه پیش روی شماست، متن مصاحبه‌ای است که در فروردین ماه ۱۳۵۶ ش توسط
 شهید حجت الاسلام علی اکبر اژه‌ای در اصفهان با شهید آیت الله دکتر بهشتی تحت
 عنوان روش برداشت از قرآن به عمل آمده است. این مصاحبه در آغاز به صورت نوار

در اختیار علاقه‌مندان قرار گرفت و پس از پیروزی انقلاب اسلامی، روزنامه جمهوری اسلامی اقدام به چاپ آن کرد. پس از انجام اصلاحات توسط دکتر بهشتی، حزب جمهوری اسلامی آن را به صورت کتاب منتشر ساخت. اینک با توجه به درخواستهای مکرر برای چاپ مجدد این گفتگو که با گذشت زمان نایاب شده است، اقدام به انتشار آن می‌نمائیم. امید آنکه به فهم دیدگاه‌های ایشان در مباحث تفسیر قرآن یاری رساند.

بسم الله الرحمن الرحيم

س - در بیست سال اخیر گرایش به فهم قرآن موج گسترده‌ای پیدا کرده و تمایل شدیدی به فهم قرآن پیدا شده است، مخصوصاً نسل جوان از این حالت که می‌گفتند نزدیک قرآن نیائید چون نمی‌فهمید و درک نمی‌کنید بیرون آمده‌اند و خودشان می‌خواهند هر چه بیشتر از قرآن استنباط و برداشت کنند و می‌بینند که چه برداشت‌های زنده‌ای هم به دست آورده‌اند اما در عین حال انحرافات زیادی هم پیش آمده، دسته‌ای از این راه و دسته‌ای از آن راه، از آن طرف تعبیرها و تفسیرها و توضیحات و پیش‌داوری‌هایی می‌شود و از این طرف هم موانع زیادی به وجود می‌آید. برای آن که

جوانان با همین امکانات ضعیفی که دارند بتوانند خیلی خوب و اصیل از قرآن استفاده کنند، چه باید کرد و شما چه شیوه‌ای را پیشنهاد می‌کنید؟

ج - چند سال قبل در بحث‌های تفسیری مکتب قرآن به مناسبت تفسیر آیه کریمه «الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَبِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّسَخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَأَمْنًا بِهِ كُلٌّ مَنْ عِنْدَ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» (۱) بحث نسبتاً گسترده و مفصلی ناظر به ابعاد روز داشتیم که خوشبختانه ضبط شده و توصیه می‌کنم در درجه اول آن بحث را که با آمادگی قبلی در چند جلسه ایراد شد و نوارش هم موجود است گوش کنید و اگر مناسب دانستید آن بحث گسترده را در اختیار جویندگان راه حق و علاقمندان به فهم قرآن قرار دهید و گرنه این پاسخ فشرده را که در این دیدار می‌توانم به سؤالتان بدهم، هر چند بدون تنظیم قبلی است و شک دارم که آن جامعیت لازم را بتوانم در این پاسخ به شما ارائه دهم، در اختیارشان قرار دهید. پاسخ به سؤال شما را بند بند می‌گویم که از هم مجزا باشد.

۱- قرآن برای همگان قابل فهم است

در اینکه فهم قرآن کریم به یک گروه معین مختص نمی‌باشد، کمترین تردیدی راه ندارد. بی‌شک قرآن برای استفاده همگان آمده است و این مطلبی است که آیات قرآن روی آن تأکید فراوان دارد. قرآن همواره تأکید دارد که این کتاب، کتاب هدایت برای متقین است. این کتاب نور، روشنگر، مبین و آشکارکننده حقایق و وظایف است. خیلی روشن است که قرآن مستقیماً مورد استفاده کسانی قرار می‌گرفت که پیغمبر اکرم (ص) بر آنها فرا می‌خواند. در داستان‌های تاریخی، مکرر داریم افرادی که مسلمان نبودند و حتی مخالف اسلام بودند چند آیه از قرآن را گوش می‌کردند، از همان معنایی که از آیات می‌فهمیدند شور و هیجان و عشقی شدید نسبت به اسلام پیدا

می کردند و هدایت می شدند. وقتی حکمی نازل می شد، وقتی دستور جهادی می آمد و به صورت آیه بر پیغمبر نازل می شد، پیغمبر همان آیه را بر مردم می خواند و مردم از همان آیه تکلیف خود را می فهمیدند. در این که قسمت اساسی و اصلی قرآن، نه فقط قسمت های اندکی از آن، برای فهم همگان است کمترین تردیدی نیست. آیات قرآن و همه کسانی که با تاریخ و سیره آشنایی دارند، بر این معنی تصریح می کنند. بنابراین قسمت عمده قرآن برای فهم عموم مردم است نه برای فهمیدن گروهی خاص.

۲- کلیدهای فهم قرآن

همین قسمت عمده قرآن که برای عموم قابل فهم است اولاً به زبان عربی است. ثانیاً به زبان عربی عصر پیغمبر است. ثالثاً به صورت القاء شفاهی یک مطلب است نه به صورت یک نوشته، یعنی مثل سخنی که همین الان می گویم؛ سخنی است رویاروی که به تدریج به مناسبت های گوناگون، خطاب به مردم گفته شده، نه به صورت کتابی که مؤلف از اول تا به آخر تنظیم کرده باشد. مطلبی بر پیغمبر نازل می شد و پیغمبر هم آن را به مردم القاء می کرد، بعد این مطلبی را که پیغمبر به صورت شفاهی القاء می کرد در حافظه ها یا در نوشته ها یادداشت و ضبط می کردند.

پس این سه نکته باید مورد توجه قرار بگیرد: ۱- قرآن به زبان عربی است. ۲- به زبان عربی عصر پیغمبر است. ۳- مطلبی است که به صورت شفاهی القاء شده و بعداً به صورت سینه به سینه ضبط شده و هم نوشته و ثبت شده است. توجه به این سه نکته مطالبی را پیش می آورد که همه کسانی که به فهم قرآن علاقمند هستند باید به آن ها توجه فراوان کنند.

اول، لزوم آشنایی با زبان عربی است. گفتیم قرآن به زبان عربی است. بنابراین برای فهم یک متن عربی، بی شک مطالعه کننده باید زبان عربی را به خوبی فرا گیرد. یادگیری خوب زبان عربی شرط اول مراجعه مستقیم به قرآن کریم است. متأسفانه در میان

دوستان بسیار خوب، دوست داشتنی و دارای حسن نیت، مکرر دیده‌ام کسانی را که بدون تسلط بر زبان عربی و صرفاً با آشنایی ابتدایی با صرف و نحو و با استفاده از کتاب‌های لغت و یا واژه‌نامه‌های قرآن که اخیراً عربی به فارسی تهیه شده، در صدد فهم معنی آیات برمی‌آیند و گاهی اشتباهاتی می‌کنند که واقعاً مضحک و خنده‌آور است اما چون این‌ها دوستان بسیار خوب و با حسن نیتی هستند هر وقت مراجعه کرده‌اند و به آن‌ها توضیح داده‌ایم که در کارشان چه نقص‌هایی وجود داشته، خیلی راحت قبول کرده‌اند.

برای فهم قرآن باید به زبان عربی تسلط کامل داشته باشیم. باید در حد یک فرد عرب با این زبان آشنا بود زیرا این کتاب به زبان عربی است. بنابراین آشنایی کافی با صرف و نحو و دانستن لغات لازم است. قدرت استفاده از کتاب‌های لغت با توجه به این نکته که گاهی یک واژه ممکن است چندین معنی داشته باشد و تشخیص این که در این جا کدام معنی مناسب است احتیاج به تسلط نسبی در استفاده از کتاب‌های لغت دارد.

دوم، قرآن به زبان عربی عصر پیغمبر است. همه کسانی که با زبان آشنا هستند می‌دانند که در میان همه ملت‌ها، زبان دچار تحول و تطور می‌شود. ممکن است یک لغت در ۱۳۰۰ سال قبل یک معنی خاصی داشته و امروز یک معنی جدید پیدا کرده باشد. یا اینکه امروز هم آن معنی و هم معانی جدید بکار رود. باید مراقب بود کلماتی که در آیات قرآن وجود دارد در عصر نزول آیات، معنای رایجش کدام بوده است. اگر کلمه‌ای بود که امروز یک معنی پیدا کرده و این معنی خوشایند ماست و ما دوست داریم که این کلمه در آیه این معنی را بدهد و حال آن که این معنی اصلاً در آن موقع نبوده، کاربرد این کلمه بر این معنی در عصر قرآن واقعاً غلط است. یکی از دوستان که در طبیعت‌شناسی قرآن کار می‌کرد آیاتی راجع به طبیعت قرآن استخراج کرده بود و با تصاویر و توضیحاتی که بر آن‌ها اضافه کرده بود، برای من آورد تا من هم نظری بدهم، دیدم روی برخی از کلمات تکیه‌هایی کرده که اصلاً این جور تکیه کردن معنی

ندارد. مثلاً نوشته بود که آیه «أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا» (۲) به حرکت زمین اشاره دارد. او در مراجعه به فرهنگ لغت دیده بود که کفات به معنی پرنده تیزپرواز است و آیه را ترجمه کرده بود: «آیا ما زمین را به صورت یک موجود تیزپرواز قرار نداده‌ایم» و بعد استدلال کرده بود که از نظر قرآن زمین حرکت می‌کند. ملاحظه می‌کنید که این آقا به فرهنگ‌های لغت عربی مراجعه کرده و کفات را به معنی پرنده تیزپرواز یافته است. به او گفتم که اولاً باید دید آیا کفات در عصر قرآن و در محیط نزول قرآن هم به معنی پرنده تیزپرواز به کار رفته یا این یک معنایی است که به تدریج در ادوار بعدی پیدا کرده است. ثانیاً شما باید توجه کنید که این آیه متصل به آیه بعدی است. «أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا. أَحْيَاءَ وَ أَمْوَاتًا» آیا زمین را برای اموات و احیاء کفات قرار نداده‌ایم؟ یعنی احیاء و امواتاً دنباله کفاتا قرار می‌گیرد. بنابراین معنی پرنده تیزپرواز برای زنده‌ها و مرده‌ها چیست؟ آیا معنی روشنی دارد؟ با مراجعه به فرهنگ‌ها معلوم می‌شود که کفات در اصل عبارت است از زمینی که دربر گیرنده چیزهای دیگر باشد آیا ما زمین را شیء دربر گیرنده قرار ندادیم؟ دربر گیرنده زنده‌ها و مرده‌ها؟ زنده‌هایی هستند که در زیرزمین لانه می‌سازند، مثل خرگوش و موجودات دیگر. و لاشه جانداران هم، معمولاً درون زمین دفن می‌شود یا لایه‌هایی از سیل می‌آید و روی پیکرهای مرده را می‌پوشاند و از همین‌ها سنگواره‌ها به وجود می‌آید. بنابراین، این که انسان ببیند کفات به معنی پرنده تیزپرواز به کار رفته و چون الآن در پی این است که حرکت زمین را از آیه‌های قرآن استفاده کند، فوراً این را حمل بر این معنا بکند، شیوه درستی نیست و باید از آن خودداری شود. باید معلوم شود آیا کفات در عصر پیامبر(ص) هم به این معنی به کار می‌رفته یا این یک معنی جدید است؟ به خصوص که این معنی در کتاب‌های لغت پیشین وجود ندارد و این خود دلیلی است که این یک معنی جدید می‌باشد و در عصر پیغمبر(ص) نبوده است. بنده الآن مشغول سخن گفتن هستم و از عبارات و کلماتی استفاده می‌کنم و این کلمات را به همان معنایی به کار می‌برم که امروز فهمیده

می‌شود. حالا اگر سیصد سال دیگر عین این سخنرانی من وجود داشت و این کلماتی که من به کار می‌برم، آن روز در معنای دیگری به کار رود، آیا کسی می‌تواند بگوید فلانی این منظور امروزی را می‌خواست بگوید؟ این که درست نیست. پس باید کلمات را به همان معانی به کار ببریم که در آن عصر به کار رفته است.

سوم، مطالب قرآنی به صورت شفاهی گفته شده است. هر مطلب شفاهی و حتی همه مطالب کتبی ناظر به شرایط محیطی و اجتماعی زمان خودش می‌باشد. یعنی نمی‌تواند ناظر به شرایط محیطی و اجتماعی زمان خود نباشد. زیرا در یک جو و فضایی سخن می‌گوید و یا در این جو و فضا دارد چیز می‌نویسد. بنابراین وقتی درون این جو دارد مطلبی می‌گوید یا می‌نویسد، یک سلسله قرائن هست که به فهم مقصود گوینده و نویسنده کمک می‌کند. صحنه جنگ «احد» است. آیاتی خطاب به جنگجویان نازل می‌شود. این جنگجویانی که در صحنه جنگ هستند و تمام مسائل را به چشم می‌بینند و حضور ذهن دارند فوراً با نزول آیه، مطلب و مقصود خدای متعال را درک می‌کنند. حالا من که در آن صحنه جنگی نیستم اگر بخواهم این مطلب را از همان آیه درک کنم چه باید کنم؟ باید با مطالعه تاریخ، خودم را در آن صحنه قرار بدهم. بنابراین فهم صحیح از مقصود آیات قرآن، کم و بیش به حضور در صحنه‌های نزول این آیات ارتباط دارد. این حضور برای مردم عصر پیغمبر مهیا بوده است اما برای مردم دیگری که در آن عصر و یا در عصرهای بعد زندگی می‌کردند و از صحنه دور بودند، این حضور باید به چه وسیله‌ای حاصل شود؟ به وسیله مطالعه تاریخ. این است که یکی از شرایط فهم صحیح بسیاری از آیات قرآن، تحقیق تاریخی و مطالعه تاریخی و حضور از طریق تاریخ در شرایط نزول قرآن است. در این زمینه محققین گذشته کتاب‌های متعددی نوشته‌اند تحت عنوان اسباب النزول و دو کتاب از آن‌ها کتاب‌های بسیار خوبی است که معروف هم هست و مورد استفاده مفسران قرآن است. یکی اسباب النزول واحدی و دیگری اسباب النزول سیوطی. کتاب‌های دیگری هم در این زمینه هست

ولی کافی نیست. به نظر بنده مطالعه دقیق یک دوره از تاریخ اسلام برای فهم بسیاری از قسمت‌های قرآن ضرورت دارد. بند دوم را خلاصه می‌کنم به این صورت که باید توجه کرد که قرآن در ۱۳ یا ۱۴ قرن قبل در محیطی به زبان عربی نوشته و یا بهتر است بگوییم گفته شده است و چون به زبان عربی است، کسی که امروز می‌خواهد آن را بفهمد باید زبان عربی را به خوبی بداند و چون زبان عربی ۱۴ قرن قبل است باید به واژه‌نامه و معانی لغات در آن عصر اطلاع پیدا کند و معانی کلمات جدید را به حساب قرآن واریز نکند و چون در شرایط اجتماعی خاصی آیات نازل شده است باید از طریق تحقیق تاریخی، انسان خودش را در شرایط آن زمان قرار دهد.

۳- درک ارتباط آیات قرآن

آیات قرآن با هم ارتباط دارند. گاهی این ارتباط خیلی روشن و واضح است اما همان‌طور که گفتیم قرآن نوشته‌یی نیست که نویسنده به صورت یک کتاب تألیف کرده باشد بلکه مجموعه‌ای از آیات و سوره‌هایی است که طی مدت بیست و سه سال و به مناسبت‌های مختلف و با توجه به شرایط متنوع نازل شده و بعداً به صورت یک کتاب یا یک مجموعه درآمده است. آیات و سوره‌ها نیز به ترتیب تاریخ نزول وحی بر پیامبر در پی هم قرار نگرفته‌اند. با تحقیق پیرامون تاریخ نزول آیات به این نتیجه می‌رسیم که در برخی موارد چند آیه در ادامه‌ی سوره‌ای گذاشته شده که سال‌ها قبل نازل شده است. بنابراین اگر گاهی دیده می‌شود که معنی ظاهر و روشن یک آیه با مطلب آیات قبل یا بعد از آن ارتباط کامل ندارد، نباید دچار تردید شویم و درصدد آن برآیم که یک معنی دیگر برای آن آیه دست و پا کنیم که با مطلب آیات قبلی یا بعدی کاملاً مربوط شود.

در بسیاری از آیات قرآن این وضع دیده می‌شود که کلمه اول آیه بعد متمم فعل یا صفتی است که در آیه قبل آمده است. به عبارت دیگر گاهی دو بخش از یک جمله

طولانی به صورت دو آیه درآمده است. نظیر این وضع را در شعر نو یا بهتر بگوییم اشعار «سیلابی» فراوان می‌بینیم. در این اشعار پایان هر بند، پایان یک جمله نیست و چه بسا بند بعدی متمم بند قبل باشد. باید به این سبک قرآن توجه داشته باشیم که آیات، گاهی هم‌دیگر چنین ارتباط روشنی دارند. بی توجهی به این نکته می‌تواند منشأ اشتباه در فهم قرآن شود. مثلاً در آیه‌ای که قبلاً به آن اشاره کردیم آیه «الْمَنْ نَجْعَلِ الارضَ كَفَاتَا، اَحْيَاءَ وَاَمْوَاتًا». آیه «اَحْيَاءَ وَاَمْوَاتًا» در این جا اصولاً یک جمله نیست، حتی یک جمله ربطی هم نیست، دو کلمه است که بر یکدیگر عطف شده و دنباله جمله آیه الم نَجْعَلِ الارضَ كَفَاتَا است. با توجه به این ارتباط روشن می‌شود که کلمه «كفات» باید معنایی داشته باشد که از نظر قواعد دستوری بتواند با اَحْيَاءَ وَاَمْوَاتًا که مربوط به آیه بعد است مرتبط باشد. اگر كفات را پرنده تیزپرواز معنی کنیم، از نظر دستوری یک «اسم» است و نمی‌تواند با اَحْيَاءَ وَاَمْوَاتًا رابطه دستوری داشته باشد، ولی اگر به معنی «درب‌گیرنده» باشد، اَحْيَاءَ وَاَمْوَاتًا به آسانی می‌تواند با آن پیوند و معنایی داشته باشد و در حکم معقول برای این صفت باشد.

البته گاهی پیوند آیات خیلی هم صریح و روشن نیست. یک نوع انس و آشنایی با قرآن لازم است که انسان پیوند این آیات را با همدیگر بداند و این امر با مراجعه به تاریخ قرآن و بررسی تاریخ نزول آیات که منابع زیادی هم در این مورد وجود دارد، میسر می‌شود. مثلاً محقق متوجه می‌شود این چند آیه یا این دسته از آیات با هم آمده است. پس مجموعه آیات را باید مستقلاً بررسی کرد و گاهی بعضی از آیاتی که در پی هم می‌آیند لزوماً با هم ارتباطی ندارند. پس باید تک آیه و مجموعه آیه‌هایی که با هم نازل شده را به درستی شناسایی کرد تا رابطه‌ی بین آن‌ها به دقت مشخص شود.

۴- پی بردن به احکام قطعی قرآن

در قرآن در مورد یک موضوع آیاتی می‌بینیم که در زمان‌های مختلف نازل شده، یک‌بار چند آیه آمده و دو سال بعد چند آیه دیگر آمده و چون شرایط تازه‌ای بوده، مطلب تازه‌ای را گفته و مطلب قبلی را تکمیل کرده است. هر گوینده یا نویسنده‌ای، این کار را می‌کند. اگر امروز بخواهیم بگوئیم درباره فلان مطلب مراد قرآن و حکم اسلام چیست و یا قرآن چه چیزی بیان کرده، باید تمام آیات مربوط به آن مطلب را در قرآن بیابیم و با رعایت ترتیب تاریخی نزول آیات، آن‌ها را جمع‌بندی کنیم تا بتوانیم بفهمیم که مقصود نهایی اسلام چه بوده است. این که گفته می‌شود «القرآن یفسر بعضه بعضاً» بیشتر ناظر به این بحث است.

۵- تعمیم و گسترش آیات قرآن

در عین این که گفتیم قرآن کلامی است که در شرایط تاریخی خاص نازل شده و به مسائل آن زمان نظر دارد اما به حکم این که کتابی جاوید و جهانی است، هرگز نمی‌توان مقصود از آیات را به آن چه مربوط به شرایط ویژه آن زمان بوده است، محدود کرد. یعنی معنی آیات را باید به شرایط زمانی و مکانی دیگر، گسترش داد. گسترده بودن حکم و مقصود یک آیه و محدود نبودن آن در چهارچوب زمانی و مکانی خاص نزول آیات، امری روشن و مسلم است که از خود قرآن به دست می‌آید. وقتی قرآن پیغمبر را «نذیراً للعالمین» و «کافّة للناس» معرفی می‌کند، وقتی می‌خواهد بگوید که قرآن باید همه جا و همه‌ی زمان‌ها را فرا گیرد، بنابراین نمی‌تواند مطالبش در آن چارچوب محصور باشد. بلکه مفاد و روح این مطلب به شرایط زمانی و مکانی دیگر گسترش پیدا می‌کند، یعنی قرآن مطلبی را با صورتی و با اسلوبی متناسب با شرایط زمانی و مکانی خاص بیان می‌کند.

گسترش دادن مطالب قرآنی به شرایط زمانی و مکانی دیگر کاری بالاتر از فهم ساده قرآن است و به تسلط بیشتر بر فهم همه قرآن احتیاج دارد. بنابراین نمی‌توانیم انتظار

داشته باشیم که هر فردی این کار را بتواند انجام دهد. این همان اجتهاد و استنباط مجتهدانه از آیات و روایات است. یعنی حتی یک عرب زبان خوش فهم زمان پیغمبر نیز که در صحنه های آن زمان حضور داشته، نمی توانسته به راحتی معانی گسترده آیاتی را که شامل زمان ها و مکان های دیگر می شود را به آسانی بفهمد. زیرا این یک کار فنی و تخصصی است. این که گفته می شود قرآن ظهري دارد و مطلبی و آن بطن دوباره مطلبی و بطن هایی دارد، ناظر بر این مسأله هست که فهم آن بطن ها به تخصص احتیاج دارد و این کار همه کس نیست.

۶- برداشت افراد از قرآن متفاوت است

قرآن، کتابی ناظر به انسان و بافت های تودرتو و گوناگون روح و روان و اندیشه و رفتار برخاسته از امیال و خواسته های آدمی است. به دلیل گوناگونی انسان ها و تنوع بی اندازه یی که در بافت های روانی و ذهنی و رفتاری بشر هست، تأثیر قرآن بر روی انسان ها، متفاوت است. مکرر تجربه کرده ایم که آیه ای بر فردی خوانده می شود و دل او را آتش می زند و او را به هیجان درمی آورد. ولی همین آیه بر فرد دیگری خوانده می شود که به دلیل تفاوت روحيات این فرد با فرد اول، آیات تأثیر زیادی در او نمی کند.

برداشت ها و تفسیرهایی که افراد مختلف از یک آیه می کنند بسیار متفاوت است. گاهی یک جوان به دلیل آمادگی و تشنگی روحی اش، از یک آیه برداشت زنده و جالبی همراه با یک نوع جاذبه خاص دارد که چه بسا افراد خیلی متخصص که واجد این روحيات نیستند نیز نتوانند از این آیه برداشتی دلنشین و ناظر بر جنبه ها و نکته های ظریف روحی داشته باشند. این مسئله ای است که همواره باید در مورد قرآن و خیلی از متون دیگر دینی و انسانی بدان توجه داشت. یک شعر حافظ یا یک شعر ملای روم برای یک نفر یک معنا، برداشت اثری دارد که ممکن است برای دیگری آن معنا و

مفهوم را نداشته باشد.

من به سهم خود از این که افراد، برداشت‌های زنده خود را از آیات بنویسند و تقریر و تنظیم کنند و ویژگی‌های خاص یک آیه یا یک جمله از یک آیه را که روح‌نشین و زنده کننده است بیان می‌کنند خیلی خوشحال می‌شوم ولی به یک شرط؛ به شرط این که با صراحت بگویند: «من از این آیه چنین برداشتی دارم» و اصرار نداشته باشد که حتماً مقصود از آیه همین برداشتی که من می‌کنم بوده است. چرا؟ چون اگر بخواهد بگوید این آیه منحصرأ این معنی را می‌دهد، آن وقت کس دیگری هم پیدا می‌شود که روح او از این فرد مترقی‌تر، تشنه‌تر و بافت‌های اندیشه‌ای و رفتاریش فراتر است و ممکن است راه را بر برداشت و تعبیر او ببندد. آیا می‌توانیم راه را بر برداشت او ببندیم؟ خیر. پس کسی نباید راه را بر برداشت‌های دیگری ببندد ولی در عین حال تصریح نماید که این استفاده و برداشت را من شخصاً از قرآن کرده‌ام و آن را به اصل حساب قرآن واریز نکند. بگوید این آیه برای من چنین اثر روانی و برداشت زنده و حیات‌بخش داشته است. این مطلبی است که من خود بدان مقید بوده‌ام و در بحث‌های تفسیری که داشته‌ام، هر وقت می‌خواستم آیه‌ای را با برداشت نو معنی کنم، سعی می‌کردم برداشت شخصی‌ام را در ترجمه فارسی دخالت ندهم و بگویم ترجمه آیه این است و برداشت من از آیه چنین است. توصیه می‌کنم ترجمه آیات را از برداشت شخصی خود جدا کنید زیرا ممکن است برداشتی مترقی‌تر از برداشت شما هم وجود داشته باشد. به همان دلیلی که به برداشت خود اهمیت می‌دهیم، باید به برداشت دیگران هم اهمیت دهیم، همان برداشت‌های زنده را می‌گوییم چون همان برداشت‌های زنده هم درجات مختلفی دارد.

۷- قرآن را نباید تفسیر به رأی کرد

در همین برداشت‌های زنده گاهی به انحراف‌های عجیب برخورد می‌کنیم یک نمونه از این انحراف‌های عجیب مربوط است به طلبه‌یی که مراحل تحصیلی معمولی را تا پایان سطح (۳) خوب گذرانده و در شهر خودش، سطح درس می‌دهد. ایشان یک نوشته تفسیرگونه‌ای دارد که این اواخر آورده بود تا من بینم و می‌خواست آن را چاپ کند. می‌گفت ممکن است بعداً جنجال‌هایی به وجود بیاید، بهتر است قبلاً مسائلی که جنجال‌آفرین است به من تذکر داده شود تا اصلاح شود. این نوشته حدود ۳۰۰ صفحه بود و سوره حمد و قسمتی از سوره بقره را تفسیر کرده بود. من حدود دوازده صفحه اول این نوشته را دیدم و مجبور شدم هفت صفحه بر آن دوازده صفحه نقد بنویسم. بعد خطاب به نویسنده نوشتم: انصاف دهید که نمی‌شود انتظار داشت که یک منتقد برای ۳۰۰ صفحه احیاناً ۲۵۰ یا ۵۰۰ صفحه نقد بنویسد. این نمونه‌ای است. حالا دیگر خود دانید. بعد نگاهی کردم به بحث‌های دیگر و به مطلبی برخورددم که برایتان نقل می‌کنم. نویسنده می‌رسد به آیه اقیمو الصلوة و در ترجمه آیه می‌نویسد: برپای دارید آتش انقلاب را و می‌گوید صلوة یعنی آتش انقلاب زیرا قرآن می‌گوید: «ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر» یعنی صلوة بازدارنده از زشتی‌ها و ناپسندی‌ها و تجاوزها و ظلم‌هاست. ما صدها میلیون مسلمان داریم که حداقل ۳۰۰ میلیون از آنها مرتب نماز می‌خوانند، اما آیا این نماز که می‌خوانند بازدارنده از فحشاء است؟ عملاً نه. ما می‌بینیم در میان این‌ها نماز هست، مسجد هست، بغی و فحشاء و منکر هم هست. پس معلوم می‌شود این نماز که الآن ما می‌بینیم بازدارنده از فحشاء و منکر نیست اما قرآن با صراحت می‌گوید: ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر، اگر صلوة به معنی نماز باشد، این آیه از قرآن نباید درست باشد و قرآن یک ادعایی کرده که خلاف درآمده، برای این که ساحت قرآن کریم را از یک خلاف واقع‌گویی منزه نگه داریم باید بگوییم صلوة معنی دیگری دارد. یعنی تا حالا اشتباه می‌فهمیده‌اند که صلوة یعنی نماز، صلوة معنی دیگر دارد و آن آتش است، آتش انقلاب؛ بنابراین تمام آیاتی که می‌گوید اقیمو

الصلوة یعنی برپا دارید آتش انقلاب را. حالا معنی اقامه هم فهمیده می شود که چرا نگفته «صلوا» ولی می گوید اقم الصلوة چون صلوا غیر از اقم الصلوة است، اقم الصلوة یعنی برپای دار آتش انقلاب را، یقیمون الصلوة نیز از برپای دارندگان آتش انقلاب یاد می کند. اینان مؤمنین راستین اند که آتش انقلاب، بازدارنده آن ها از فحشا و منکر و بغی است و آیه قرآن خلاف واقع از آب در نمی آید. با این کشف مهم معلوم شده در طول این چهارده قرن از خود پیامبر خدا گرفته تا همه مردم دیگر، صلوة و اقامه صلوة را عوضی می فهمیده اند و لابد این آقا قدقامت الصلوة را که قبل از هر نماز می گوئیم، چنین معنی می کند که: برپا شد آتش انقلاب؟! خوب این همان تفسیر به رأی است، این همان چیزی است که هر آدم منصف (نمی گویم هر آدم مسلمان، نمی گویم هر آدم معتقد به خدا و قرآن، می گویم هر آدم منصف) یک آدم غیرمسلمان و حتی غیرمعتقد به این که قرآن کتاب وحی است اگر بیاید و ببیند با این متن و بر سر این متن این بلاها آورده می شود می گوید آقا دست بردارید برای خودتان نشسته اید و از قرآن معنی های متناسب با خواسته های خودتان درست می کنید.

به این آقا می گوئیم: بله آقا، قرآن کتاب انقلاب است. اسلام آئین انقلاب است و آیات انقلابی قرآن بسیار فراوان است. ولی مگر آیات انقلابی در قرآن قحط است که ما برای نشان دادن چهره انقلابی اسلام اقیموا الصلوة را این گونه معنی کنیم. آقای من اگر می بینی ۳۰۰ میلیون نمازخوان هست و نمازشان بازدارنده از فحشاء و منکر نیست چون نمازشان، نماز نیست. نمازشان صورت نماز است. قرآن می گوید نماز بازدارنده از فحشاء و منکر است؛ این که ما داریم صورت نماز است: صورتی بی معنی یا کم معنی. نماز ذکر است، یاد خداست، اگر به راستی انسانی هر روز ۵ بار نماز خواندنش تجدید ذکر الله و یاد خدا در درون او باشد و در دل و جان او یاد خدا زنده شود و

خداشناسی اش درست باشد، و معرفتش از رابطه با خدا معرفت صحیحی باشد، هر بار که یاد خدا را در خود تجدید می کند در این که می تواند جلوی او را در فحشاء و منکر

و بغی بگیرد شکی نیست و این نماز مؤثر است. نماز راستین بازدارنده از فحشاء، منکر و بغی است آن هم نه صددرصد. مگر آتش انقلاب صددرصد جلوی فحشاء و منکر و بغی را گرفته؟ کدام کشور انقلابی را سراغ داریم که در آن صددرصد جلوی فحشاء و منکر و بغی گرفته شده باشد؟ نماز راستین نیز می تواند یکی از عوامل بازدارنده از فحشاء، منکر و بغی باشد.

اقامه صلوٰه هم معنایش معلوم است. ما در فارسی می گوئیم مراسم جشن برپا شد، مراسم نیایش برپا شد. این یک اصطلاح است، در زبان انگلیسی به جای نماز خواندن (To Say the Prayer) دعا گفتن (می گوئیم). این یک اصطلاح است و در هر زبانی به صورتی بیان می شود که مسئله مهمی نیست. اگر شما در فارسی بگوئید «آیا نمازتان را گفتید؟» خنده آور است. باید گفت آیا نمازتان را خواندید؟ در عربی هم اگر بگوئیم «هل قرات الصلوٰه» باز مسخره است، باید بگوئیم: «هل صلیت» و این امر مربوط به اختلاف تعبیر در زبان های مختلف است.

علاوه بر این، قیام یکی از واجبات نماز است و قیام قبل از رکوع یکی از ارکان نماز است. بنابراین در عبادتی که قیام و برپا بودن از واجبات اصلی آن است، تعبیر «برپا دارند» و تعبیر «نماز بپا شد» تعبیری است طبیعی و به جا و دیگر نیازی نیست که نماز به معنی آتش، آن هم آتش انقلاب باشد، تا تعبیر «برپا داشت» جور در آید.

به هر حال این نوع روبه رو شدن با آیات قرآن کریم همان تفسیر به رأی است که سبب می شود این کتاب الهی از اصالت بیفتد. آیا هیچ یک از جوانان عزیز باایمان و باصفای ما حاضرند آیات قرآن و عبارات قرآن به صورت یک موم دربیاید که این موم نرم را به دست هر کس دادی به هر شکل که دلش خواست در بیاورد و به جای آن که قرآن به ما چهارچوب فکری، ابعاد فکری مشخص، جهان بینی و ایدئولوژی معین بدهد، به صورت چیزی درآید که هر کس، هر جور که دلش خواست، بتواند معنی کند؟ گاهی گفته می شود که زبان قرآن زبان رمز و سمبولیک است. باید روشن شود که

مقصود از این جمله چیست. اگر کسی بخواهد بگوید زبان قرآن زبان رمز است مثل نامه‌های رمزی، اداری، سیاسی یا نظامی که رمزی نوشته و فرستاده می‌شود و رمز هم کلیدی دارد که گیرنده نامه به آن مراجعه می‌کند تا معنی نامه را بفهمد، ما این را قبول نداریم و شما هم قبول ندارید. قرآن کتاب رمز نیست، کتاب مبین است با مفاهیمی روشن و روشنگر و قسمت عمده و اصل آن، آیات محکّمات است با معانی استوار و قابل فهم برای همگان.

باید گفت که قسمتی از آیات قرآن متشابهات نامیده می‌شود و کم و بیش به صورت رمز است. اما این قسمت کمی از آیات را شامل می‌شود و نه همه قرآن را. اما اگر این گفته که قرآن زبانی رمزگونه و سمبولیک دارد به این معنی باشد که قرآن کلامی است دارای سلسله معانی ساده و همه کس فهم، اما علاوه بر این معانی اشاراتی هم به مفاهیم و مطالب عالی‌تر دارد و کسانی می‌توانند آن را بهتر درک کنند که از نظر فکری یا از نظر اجتماعی وضع بهتر و پیشرفته‌تری دارند، این درست است. عده‌ای این اشارات را بهتر می‌توانند درک کنند و این اشارات نیز ضد و نقیض آن معانی ساده نمی‌تواند باشد بلکه مرحله عالی‌تری است از آن معانی که همگان می‌فهمند. سمبولیک بودن قرآن به این معنی قابل قبول است.

۸- فهم کامل قرآن نیاز به تخصص دارد

در سطوح بالاتر از سطح عمومی و همگانی، فهم قرآن نیاز به تخصص دارد و در برخی از سطوح نیاز به استفاده از سرچشمه وحی نیز لازم است.

یک درجه از فهم قرآن مخصوص پیامبر و ائمه‌علیهم‌السلام است و جز از طریق روایاتی که از آن‌ها به ما رسیده نمی‌توان بر آن دست یافت. این در مواردی صادق است که ارتباط معانی سمبولیک و رمزی یا ارتباط معانی گسترده‌تر با الفاظ و عبارات قرآن، به راحتی روشن نباشد. در این گونه موارد تنها پیامبر اکرم (ص) و ائمه (ع) هستند

که می‌توانند از ارتباط این معانی یا آیات مورد نظر سخن گویند. زیرا پیامبر همان‌طور که آورنده اصل وحی است، آورنده این توضیحات استثنایی هم می‌باشد. این که در روایات آمده است که تفسیر آیات، مخصوص پیامبر و اهل بیت (علیهم السلام) است منظور این درجه از تفسیر است. یعنی این که ارتباط معنی با لفظ حتی بعد از توجه به مفهوم مورد نظر باز هم روشن نباشد. نوع دیگر از معنی سمبلیک بدین صورت است که ارتباط معنی با لفظ آن قدر ساده و روشن نیست که خیلی‌ها با دقت هم متوجه شوند اما بعد از آن که یک نفر فهمید و توضیح داد که از این آیه می‌توان این معنی را بدست آورد، دیگران هم متوجه می‌شوند و می‌پذیرند که این معنی تازه به آیه مورد نظر مربوط می‌شود. این تفسیر قرآن است ولی نه تفسیری که مخصوص پیامبر و ائمه باشد. بلکه در این نوع تفسیر باید سخت هشیار باشیم که تحت تأثیر هوی و هوس و خواسته و رأی خودمان قرار نگیریم که اگر قرار گرفتیم معنایش این است که من دلم می‌خواهد این آیه این معنی را بدهد و پی آن می‌گردم که یک نفر پیدا شود و ادعا کند که این معنی از این آیه فهمیده می‌شود تا فوراً از او بپذیرم. اگر چنین باشد این خود یک نوع تفسیر به رأی است که مذموم، مطرود و مردود است و در روایات رسیده از پیامبر (ص) و ائمه (ع) سخت با آن مخالفت شده است. نمونه‌اش همین مطلبی بود که در مورد صلوٰه مطرح کردم. آن آقا چون دلش می‌خواهد از آیات قرآن شواهدی بر انقلابی بودن قرآن به دست آورد، ذهنش متوجه معنایی می‌شود که افراد بی‌طرف می‌بینند که این معانی اصلاً ارتباطی با این لفظ ندارد.

در بخش مربوط به گسترش احکام و مطالب آیات نسبت به شرایط زمانی و مکانی نیز تذکر یک نکته ضرورت دارد و آن این است که درک این گستردگی غیر از تخصص علمی به کمال دیگری نیز احتیاج دارد و آن کمال امامت است. یعنی بسط و گسترش یک حکم از شرایط زمانی و مکانی معین به شرایط زمانی دیگر، ظرافتی دارد که هر عالم و محقق نمی‌تواند درک کند و فقط یک امام آن را می‌فهمد. یک راهبر درک

می‌کند. رهبر است که می‌تواند پیچیدگی‌ها را متوجه شود. بنابراین گسترده کردن آیات در مدار و قلمرو امامت قرار می‌گیرد. اگر امامت مطلق و معصوم باشد می‌گوییم مخصوص امام معصوم است، و اگر در قلمرو امامت نسبی است، که غیرمعصوم را هم شامل می‌شود، می‌گوییم از شئون امام نسبی است. اما یک عالم محقق که اصلاً در مدار امامت نیست ولو علامه هم که باشد نمی‌تواند این گستردگی را لمس کند.

۹- درک کلمات رمز و آیات متشابه در قرآن

در قرآن، آیات متشابه وجود دارد. کلماتی هست که معانی آنها خیلی روشن نیست مانند فواتح سور: «الم، یس، کهیعص و...» (۴) علاوه بر این‌ها در قرآن احیاناً کلمات و جملات دیگری هست که معنای خیلی روشنی ندارند و نوعی رمز می‌باشند. با این گونه جملات و کلمات بازی کردن و کلنجار رفتن و به دنبال کشف مطلب جدید بودن و از سر ذوق درباره این مطالب صحبت کردن، روش نادرستی است و سبب می‌شود مطالبی به حساب قرآن گذاشته شود که هیچ ارتباط روشن و مستندی به قرآن ندارد. گوینده‌ای رسماً اعلام می‌کند که در گفتارش اشاره‌ها، رمزها و کنایه‌هایی به کار رفته و کلید این رموز را در اختیار دیگران می‌گذارد. اما یک کتاب می‌خواهد این رموز باقی بماند ولی ما اصرار می‌کنیم که این رمز را کشف کنیم بدون آنکه کلیدش را داشته باشیم. هستند کسانی که از این قبیل تلاش‌ها در مورد «کهیعص و حم و حمعسق» و نظایر آن کرده و هر کس به سلیقه خود سخنی گفته است. یکی گفته به حساب ابجد «کهیعص» اشاره دارد به زمان ظهور امام زمان(عج). فردی توجیه دیگری دارد. این کارها واقعاً انحرافی است و باید از آن سخت خودداری شود.

در مورد آیات متشابه خود قرآن در سوره آل عمران می‌فرماید که این آیات را خداوند می‌داند و کسانی که از خدا گرفته باشند یعنی پیامبر و امام. بنابراین در مورد آیاتی که

متشابه و چند پهلوی هستند باید سخت محتاط باشیم.

تا آن جا که من برخورد کرده‌ام در قرآن دو نوع متشابه داریم:

۱- متشابه کامل مثل الم و امثال آن.

۲- متشابه نسبی، یعنی عبارتی که تا حدودی معنایش روشن است، ولی از یک حد

فراتر، متشابه می‌شود. انسان گیج می‌شود. در هر جا که انسان می‌خواهد فراتر رود

سردرگم می‌شود. در آنجا نیز قطعاً باید از تأویل خودداری کرد.

بنابراین در متشابهات کامل به طور کلی و در متشابهات نسبی تا حدودی باید از دست

زدن به تأویل خودداری کرد.

هر جا متشابه است یعنی هر جا انسان می‌بیند در استفاده معنی از عبارت تردید و تزلزل

وجود دارد و عبارت طوری است که وقتی دو معنی متفاوت بر آن عرضه می‌کنیم

ممکن است هر دو معنی از آن عبارت مستفاد گردد، باید در همان حد دلالت واقعی

عبارت توقف کنیم و مطلبی را که نمی‌توان از خود الفاظ فهمید به حساب قرآن

بگذاریم. ممکن است یک عبارت تا حدی رسا باشد ولی از این حد که فراتر رود دو

پهلوی یا چند پهلوی شود. به این عبارت می‌گوییم متشابه نسبی. متشابه نسبی نسبت به

عبارات رسا و یک پهلوی محکم است و نسبت به فراتر از آن متشابه.

به هر حال باید از استناد به عبارت‌های چند پهلوی در آن مرزی که دو پهلوی یا چند پهلوی

می‌شود جداً خودداری کرد و این توصیه موکدی است که خود قرآن می‌کند. زیرا

مستمسک قرار دادن این عبارت‌های چند پهلوی، جز فتنه و اختلاف ثمره دیگری ندارد.

این است که قرآن می‌فرماید «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ

و ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ» آنان که در دل‌هایشان انحرافی هست به دنبال بخش‌های متشابه قرآن

می‌روند تا فتنه‌گری کنند با این عنوان که می‌خواهیم تأویل و سرانجام آیات قرآن و

معانی عمیق آن‌ها را بدانیم، در صورتی که «ما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي

الْعِلْمِ» (۵) سرانجامش را جز خدا نمی‌داند، خدا و کسانی که از خدا گرفته باشند یعنی

پیامبر و ائمه طاهرین. آن هم به اعتبار این که می توانند تاویل و سرانجام آن ها را از خدای متعال بگیرند، بنابراین می توانند آیات را تاویل کنند.

بنابراین ما مثل اخباری ها نیستیم که فهم قرآن را یکسره مخصوص پیامبر و امامان بدانیم و بگوییم برای فهم هر آیه ای باید به روایاتی که پیرامون آن آیه آمده مراجعه کرد. ما می گوییم مقداری از آیات را که آیات بینات و محکومات قرآن هستند همه مردم می توانند بفهمند به شرط آن که عربی بدانند، آن هم عربی عصر قرآن و به شرط آن که با شرایط نزول آیات آشنا باشند و به شرط این که از آن حدی که به روشنی می فهمند فراتر نروند و اگر خواستند فراتر روند تمام آن قیودی را که گفتیم رعایت کنند.

۱۰- چگونه استفاده از روایات تفسیری

بعضی افراد تا روایتی در تفسیر قرآن پیدا کنند، می گویند «این را امام یا پیامبر فرموده» و همان سخن را قطعی تلقی می کنند. آقای من چه کسی گفت هر روایتی که در هر کتابی به نام پیامبر و امام است واقعاً از پیامبر و امام هست؟ بله اگر ما بدانیم که پیامبر و امام درباره این آیه این مطلب را فرموده، بی شک بالای چشم ماست اما به شرط آن که اثبات شد این روایات واقعاً گفته پیامبر یا امام است.

اگر روایات تفسیری، مسلم باشد که از پیامبر و امام است و قطعی الصدور باشد، بدیهی است که در فهم قرآن نقش تعیین کننده دارد. اما چه مقدار از این روایات تفسیری را می توانیم اثبات کنیم که قطعاً از پیامبر و ائمه است؟ بی شک بسیاری از این روایات که در تفسیرها آمده از نظر سند مخدوش است، تازه اگر از نظر سند مخدوش نباشد خبر واحد است و نمی تواند دلیل قطعی باشد.

بنابراین در برخورد با روایات تفسیری موضع ما مشخص است. یعنی موضعی که مورد تأیید عموم علمای بزرگ نیز هست. وضع ما این است که اگر روایتی از نظر سند و از نظر دلالت قطعی باشد، این روایت ردیف و مطابق قرآن است. همان کتاب، سنت و

عترت است. اما اگر روایت یا سندش مخدوش یا ظنی باشد یعنی قطعی نباشد یا دلالت عبارت قطعی نباشد، حق نداریم به آن‌ها نقش تعیین کننده در فهم قرآن بدهیم. این موضعی که اعلام می‌کنم موضعی قطعی است و این موضع شخصی نیست. موضع عمومی محققین ماست و آن این است که هر روایت که استنادش به پیامبر و امام علیهم السلام قطعی باشد و خود روایت از نظر عبارت، مبهم و تودرتو نباشد و معنی روشنی به دست دهد، در تفسیر قرآن نقش قطعی و تعیین کننده دارد، ولی مادون آن هیچ گونه نقش تعیین کننده ندارد. مثل تاریخ است. چیزی در ردیف همان مطالعه تاریخی است. اکثر روایات تفسیری استنادش قطعی نیست و بسیاری از آن‌ها نیز از نظر معنی چندان روشن نیستند.

در مورد روایاتی که در تفسیر علی بن ابراهیم و در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری آمده، بحث‌ها هست. حتی در مورد روایات تفسیری که در کتاب کافی آمده بحث‌هایی وجود دارد. کدام عالم و فقیه است که امروز با همه روایات کافی در فقه قطعی برخورد کند؟ مرحوم آیت الله بروجردی در تدریس فقه‌شان مکرر در مکرر روی روایات کافی بحث می‌کردند. روایاتی را رد می‌کردند و کنار می‌زدند. در خود کافی روایات متضادی هست. ناچاریم تعدادی از آن‌ها را کنار بزنیم. بنابراین در فقه چنین است که باید در رویارویی و مواجهه با روایات سخت دقیق باشیم و به روایاتی که اصطلاحاً «مولای درزش نمی‌رود» اهمیت بیشتری دهیم.

ارزش روایات صحیح را با اهمیت و اعتبار نابجائی که به هر عبارت منسوب به پیامبر و ائمه طاهرین (سلام... علیهم اجمعین) داده می‌شود عوضی نگیریم.

در همین کتاب‌های حدیث مشاهده می‌کنیم که پیامبر (ص) در زمان خود می‌فرماید که دروغگویان زیادی هستند که از زبان من برای شما مطلب کذب نقل می‌کنند، هر چیزی را از آن‌ها قبول نکنید. هر چه از زبان من نقل کردند بر کتاب الله، عرضه کنید. آن چیزی که مطابق با قرآن باشد قابل قبول است و هر چه مخالف قرآن باشد قبول

نکنید. این امر روشنی است که امروز و دیروز و اسلام و غیراسلام ندارد. قبل از اسلام و در همه ادیان، مکاتب و در همه اجتماعات بوده، همه جا دروغ‌سازهایی که خبر جعل می‌کنند بوده‌اند. کتاب کافی و امثال آن مورد احترام ماست، ارزش هم دارد ولی کاملاً و در بست قطعی نیست. یعنی کافی پایه‌پای قرآن نیست. مرحوم ثقة‌الاسلام کلینی از نظر ما عالمی جلیل‌القدری است ولی آیا کافی پایه‌پای قرآن است؟ نهج‌البلاغه هم پایه‌پای قرآن نیست. کتاب‌های مرحوم صدوق هم پایه‌پای قرآن نیست. خلاصه هیچکدام پایه‌پای قرآن نیستند. این‌ها کتاب‌هایی هستند که باید مورد بررسی قرار گیرند. قرآن از آن جهت که استنادش به پیامبر اکرم قطعی است، معیار اصلی ماست. حدیث قطعی از پیامبر و ائمه علیهم‌السلام هم مثل عدل و پایه‌پای قرآن است، البته به شرط آن که قطعی باشد.

بنابراین استفاده از احادیث و روایات در فهم قرآن حرفه‌ای است بسیار ظریف و بسیار دقیق و یک کار کاملاً فنی و تخصصی است. چرا؟ برای این که بخشی از این احادیث جعلی است، احادیث غیرمعتبری وجود دارد که انسان را به اشتباه می‌افکند. این‌ها مطالبی است که توانستم در اثنای این سفر که فرصت تنظیم و مراجعه به مطالب قبلی را ندارم در پاسخ جنابعالی بیان کنم.

بار دیگر تأکید می‌کنم، کسانی که به ظرایف مسائل اجتماعی و اخلاقی و مسائل عرفانی و معنوی انسان آشنا هستند طبعاً در رویارویی با قرآن کریم برداشت‌هایی زنده و ارزنده دارند. هرگز نباید ارزش آن‌ها را نادیده گرفت اما به شرط این که به حد تفسیر به رأی و به حد تحمیل عقاید دلخواه به قرآن نرسد. روایات جالبی در تفسیر قرآن هست که بسیار مفید است ولی به شرط این که نقش تذکر دهنده به آن‌ها بدهیم نه نقش تعیین‌کننده. نقش تعیین‌کننده را تنها به روایتی می‌توانیم بدهیم که استناد آن‌ها به پیامبر(ص) و امام(ع) قطعی باشد. قطعی می‌گوییم نه مضمون و نه حتی خبر صحیح. خبری که در اصطلاح علم‌الحديث به آن خبر صحیح می‌گوییم و در فقه هم استناد به

آن را تجویز می‌کنیم که اگر قطعی نباشد در تفسیر قرآن نقش تعیین‌کننده ندارد. خبر صحیح به خبری می‌گوییم که راویان آن شیعه و عادل باشند. این گونه خبر همیشه قطعیت ایجاد نمی‌کند، یقین ایجاد نمی‌کند، خبری غیر یقینی است که یک آدم مورد اعتماد گفته است. این نوع خبر ممکن است در فقه حجت باشد ولی در تفسیر حجت نیست. در تفسیر فقط خبر یقینی، آن هم در حدود دلالت روشن و یقینی است که می‌تواند نقش تعیین‌کننده داشته باشد و روایات دیگر فقط نقش تذکره‌دهنده دارند. امیدوارم که با رعایت این معیارها بتوانیم در استفاده از قرآن که کتاب من الله است و نور است و هدی هست و مبین است در راه راست قرار گیریم. «یا اهل الکتاب... قد جائکم من الله نور و کتاب مبین یهدی به الله من اتبع رضوانه سبیل السلام». (۶) واقعاً امیدوارم که همه ما بتوانیم به آن چه در آیات کریمه آمده اهتمام بورزیم. از جانب خدا، نور، روشنی، چراغ فروزان، کتاب روشنگر و آشکارکننده نازل شده که خداوند انسان‌هایی را که دنبال رضای او باشند نه دنبال هواهای خویش، به وسیله این کتاب به راه‌های سلام و سلامت، امن امان و سعادت، هدایت می‌کند. امیدوارم همه ما از قرآن، آن استفاده‌ای را بنماییم که این آیه کریمه خواسته است.

پرسش‌ها

سؤال: در تأویل و تفسیر به رأی، پرسشی مطرح است بدین صورت که تا آن جا که اطلاع داریم، معمولاً مفسرینی که الآن از آن‌ها آثاری هست در گذشته در ابعاد مختلف فلسفی یا عرفانی مسائلی را مطرح کرده‌اند و متأسفانه کمتر با نقش تعیین‌کننده اجتماعی به قرآن نگاه کرده‌اند. شاید افراطی که در این زمینه الآن به وجود آمده یک انگیزه‌اش این باشد که به هر حال از آن تفاسیر نتوانسته‌اند استفاده کنند و دیده‌اند آن چه حق اسلام بوده و آن چه در اسلام بوده ادا نشده است. برایمان روشن است که اسلام توانسته انسان‌هایی با بینش و منش جهانگیر بسازد و رهبری کند، در این تفاسیر

انعکاسی از بینش اجتماعی قرآن نیامده است. در نتیجه در این طرف نیز افراطهایی به وجود آمده که همه مسائل را به مسائل اجتماعی و انقلابی مربوط می‌سازد. سؤال من این است که اولاً، آیا این نوع برداشت‌های فلسفی که یک فیلسوف از قرآن دارد یا برداشت‌های عرفانی که یک عارف مطرح می‌کند نوعی تفسیر به رأی نیست؟ و ثانیاً، برای جبران این بی‌توجهی به دید اجتماعی قرآن ما چه راه‌حلهایی داریم؟ پاسخ: پاسخ به این سؤال و امثال آن در مطالبی که عرض کردم به روشنی آمده است. آنچه که یک فیلسوف یا عارف یا سالک درباره آیات قرآن می‌گوید، مشمول همین نقطه‌نظرهاست که در این بحث آمده است. ممکن است یک فیلسوف یا عارف به دلیل این که در اندیشه، اخلاق و عمل به کمال برتری رسیده بتواند اشاره‌ای را از قرآن درک کند ولی کسانی که پائین‌ترند درک نکنند. نباید فوراً برداشت او را تخطئه کنید و تفسیر به رأی بنامید. اگر این برداشت او به عبارت آیه بچسبد یعنی اگر ارتباط الفاظ و کلمات و عبارت آیه با این معنی و برداشت تازه برای ما روشن باشد می‌توانیم آن را به حساب قرآن پذیریم والا به حساب قرآن نباید پذیرفت. حداکثر این است که بگویید این آیه در من یک چنین برداشتی ایجاد کرده است بدون این که به حساب قرآن گذاشته شود.

بنابراین نباید این برداشت‌ها را یکسره تخطئه کنیم یا یکسره بپذیریم، که این هر دو غلط است. به دلیل این که صاحب فلان تفسیر، فیلسوفِ ارزنده یا عارف برجسته و با اخلاقی بوده است نمی‌توانیم فوراً هر چیزی را که درباره آیات می‌گوید بپذیریم. باید همه ضوابطی که عرض شد رعایت شود و گفته هر کس با رعایت این ضوابط نقادی گردد تا بتوانیم بگوییم که برداشتی که او می‌کند تا چه حد می‌تواند دارای اعتبار و ارزش باشد.

اگر این فیلسوف یا عارف یا اخلاقی، مطلبی را گفته است که می‌خواهد آن را به حساب قرآن واریز کند و ما می‌یابیم که با الفاظ قرآن پیوند و رابطه چندانی ندارد، باید

به او هشدار بدهیم که آقا شما هم در معرض خطر تفسیر به رأی هستید. اتفاقاً من در کتاب «خدا از دیدگاه قرآن» یک نمونه‌اش را در آیه‌ای که هم ابن‌سینا و هم صدرالمتألهین (ملاصدرا) و هم خواجه نصیر در یک مطلب فلسفی - عرفانی مورد استفاده قرار داده‌اند نقادی کرده‌ام و مفصل بر آن انتقاد نوشته و مسئله را روشن نموده‌ام. اصولاً ارتباط آیه مورد نظر با آن مطلبی که آن‌ها گفته‌اند و برخی از صاحب‌نظران و مفسرین قبل از آن‌ها هم گفته‌اند به صورتی نیست که بتوانیم آن را به حساب قرآن پذیریم. مثلاً به این آیه توجه کنید:

«سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (۷)

این صاحب‌نظران معنی این آیه را طوری بیان می‌کنند که ضمیر «انه الحق» به خدا برگردد. در صورتی که ضمیر بر حسب ظواهر قرآن به خود قرآن برمی‌گردد. بنابراین تمام آن مطالبی که چندین صفحه مرحوم ملاصدرا و مقداری مرحوم ابن‌سینا و خواجه نصیر در شرح اشارات دارند به آیه مربوط نمی‌شود.

عظمت و احترامی که من برای ابن‌سینا و خواجه نصیر و ملاصدرا قائل هستم مانع از انتقاد من نشده و انتقادی کردم که به سبک قرآنی است نه به سبک فلسفی. مطلب در فلسفه هر چه می‌خواهد باشد ولی این مطلب فلسفی از این آیه استفاده نمی‌شود. اما در سؤال شما یک نکته دیگر بود و آن این که در دوره‌های گذشته مبالغه شده روی نوعی اندیشه تکامل یافته فلسفی، عرفانی و اخلاقی؛ بنابراین بازار برداشت‌های فلسفی، اخلاقی، عرفانی و سیر و سلوک از قرآن پررونق بوده، آن هم همراه با بی‌رونتی برداشت‌های اجتماعی از قرآن، در حالی که اسلام آئین انسان‌سازی است و انسان تک بعدی نمی‌سازد، بلکه انسان دارای قدرت تکامل در ابعاد گوناگون می‌سازد و ساختن انسان چند بعدی، نه تک بعدی، نیاز فراوان دارد به این که در هیچ دوره‌ای از اهمیت مسائل اجتماعی قرآن نکاهیم و غفلت نکنیم.

هم اکنون ما در عصری هستیم که نیاز فراوان داریم به این که بدانیم موضع قرآن در برابر مسائل و نیازهای اجتماعی چیست. کوشش‌های گذشتگان چون در این بُعد نبوده خیلی به ما یاری نمی‌کند و باید در این زمینه خیلی تلاش کنیم. همان‌طور که قبلاً عرض کردم برای این که انسان اشارات قرآن را در این زمینه‌ها درک کند باید به موضوع این مطالب یعنی انسان آشنا باشد. باید به بافت‌های اجتماعی انسان، همان بافت‌هایی که خود قرآن اسم برده آشنا باشد تا بتواند آیات انسان‌ساز و جامعه‌ساز قرآن را بهتر درک کند. بنابراین همان‌طوری که صاحب‌نظرانی که در اندیشه‌های فلسفی، عرفانی، اخلاقی و سیر و سلوک درجه بالایی از تکامل را داشتند می‌توانستند اشارات قرآن را در آن زمینه‌ها بهتر درک کنند، مطالعه‌کنندگان قرآن در امروز نیز باید در زمینه‌های اجتماعی انسان مطالعات گسترده‌ای داشته باشند و با حضور ذهن سعی کنند آن اشارات ارزنده قرآن را در این زمینه‌ها درک و بر دیگران عرضه کنند. البته به شرط رعایت همه نکاتی که قبلاً مطرح شد و به شرط این که باز برداشت خود را بر قرآن تحمیل نکنند و به حساب قرآن واریز نمایند، و به شرط این که اعتراف کنند که این تنها برداشت ممکن از این آیات نیست و برداشت‌های دیگری هم می‌توان داشت. سؤال: در برداشت‌ها و تفسیرهای قرآن روش مقایسه‌ای که به کار می‌گیریم به چه صورتی مجاز است؟ مثلاً شما بحثی درباره اگزستانسیالیسم در رابطه با اسلام داشتید که بسیار جالب بود، با توجه به این که مکتب‌های انسانی و اجتماعی جدیدی در دنیا به وجود آمده و ما نیاز داریم مسائل ایدئولوژیک اسلام را در رابطه با این مکتب‌ها و مسائلی که مطرح کرده‌اند بفهمیم تا چه حد مجاز هستیم برداشت‌های آن‌ها را در زمینه‌های مختلف با برداشت‌هایمان از آیات قرآن مقایسه کنیم؟ پاسخ: به طور کلی شک نیست که برای پیروان هر مکتب در برخورد با آراء و عقاید دیگران سؤالاتی مطرح شود و پاسخ آن‌ها را از مکتب خود بخواهند. کاری که من در مورد اگزستانسیالیسم و مکتب‌های دیگر در ارتباط با قرآن، منطقی و

معقول می‌دانم این است که نخست به سراغ خود این مکتب‌ها برویم تا این مکتب‌ها را خوب بشناسیم و پس از فهم این مکتب‌ها با مسائل تازه‌ی آشنا شویم که این مکتب‌ها بدان پاسخ‌ها داده‌اند. آن‌گاه به قرآن مراجعه کنیم تا ببینیم قرآن بدان‌ها چه پاسخی داده است بی‌آنکه بخواهیم همان پاسخی را که آن مکتب داده است از قرآن هم به دست آوریم. این اشتباه است که به اگزستانسیالیسم مراجعه کنیم و آراء و افکار و اندیشه‌های این مکتب و موضع‌گیری‌هایش را درباره مسائل نو دریابیم و بپذیریم و بعد سراغ قرآن برویم تا برای این فکر پذیرفته خودمان پشتوانه قرآنی پیدا کنیم، این روش بسیار خطرناک و منشأ تحریف در فهم قرآن است. روش صحیح این است که به اگزستانسیالیسم مراجعه کنیم و ببینیم در آن‌جا مسائلی مطرح شده و این مکتب درباره آن‌ها نظریه‌هایی دارد، بعد به قرآن مراجعه کنیم تا ببینیم قرآن درباره این مسائل چه نظری داده است، خواه نظر قرآن موافق با نظر اگزستانسیالیسم باشد، خواه مخالف. ما می‌خواهیم واقعاً نظر قرآن را بیابیم بدون التزام به یک فکر و اندیشه و بدون این که در صدد این امر باشیم که برای یک اندیشه پیش پذیرفته شده، پشتوانه قرآنی دست و پا کنیم.

بسیارند کسانی که در زمینه اسلام و مکتب‌ها این اصل را رعایت نکرده‌اند. کسانی را می‌بینیم که در زمینه مارکسیسم مطالعاتی دارند. این‌ها می‌گویند ما می‌بینیم این مکتب با بیان و با استدلال فلسفی، اقتصادی، اجتماعی‌اش می‌گوید مالکیت شخصی از مهمترین عوامل الیناسیون و یا خود بیگانگی و مسخ شدن انسانیت انسان است، و اگر بخواهیم عوارض ناشی از این نوع خود بیگانگی والیناسیون را از بین ببریم، یک راه بیشتر وجود ندارد و آن این که مالکیت شخصی به هر عنوان که باشد از بین برود. اصلاً مالکیت شخصی مستلزم یک نوع تنزل انسان از مقام شامخ انسانیت است، این یک دید عرفانی، اخلاقی، اجتماعی و اقتصادی است که به هم آمیخته و این اندیشه را در مارکسیسم به وجود آورده است. (۸) این رأی مارکسیسم است. کسانی هستند که این

نظر را می‌پسندند و با این پسند سراغ قرآن می‌روند و می‌خواهند از آیات قرآن پشتوانه‌ای برای این رأی به‌دست آورند و بگویند بله آقا اسلام هم مالکیت شخصی را نفی می‌کند. این‌ها به آیاتی از قبیل «ولله ما فی السموات و الارض» برخورد کرده و استناد می‌کنند و می‌گویند هر چه در آسمان و زمین است ملک خداست پس ملک هیچ کس دیگر نیست.

این همان برداشت تأویلی انحرافی است. وقتی کسی نفی مالکیت را بپذیرد و به قرآن مراجعه کند تا پشتوانه‌ای برای آن پیدا کند، خودبه‌خود دچار انحراف می‌شود. اما اگر بگویید موضع مارکسیسم در برابر مالکیت شخصی این است که به طور کلی آن را منفی و مردود می‌داند، آیا قرآن هم آن را منفی می‌داند یا نه؟ اگر با این روحیه سراغ قرآن برود که چنانچه قرآن آن را منفی می‌داند قبول کند و اگر آن را منفی نمی‌داند و مالکیت شخصی و خصوصی را تأیید کند، باز هم آن را بپذیرد، آن وقت می‌تواند بگوید که به راستی در پی شناخت قرآن است. اگر ما با این روحیه سراغ قرآن برویم اشکالی ندارد ولی متأسفانه می‌بینیم اغلب، کسانی با آن روحیه پیش گفته به سراغ قرآن می‌روند و می‌خواهند مسائل مختلف را آن‌طور که پذیرفته‌اند تفسیر کنند یعنی به منظور یافتن پشتوانه برای اندیشه پذیرفته شده خویش به طرف قرآن می‌روند.

ما بدون شک می‌توانیم مکتب‌های فلسفی، عرفانی، اخلاقی، اجتماعی، اقتصادی و تربیتی را مطالعه کنیم و بعد ببینیم این مکتب‌ها در زمینه چه مسائلی سخن گفته‌اند و مطالب آن‌ها و طبعاً در این مطالعه به مسائل تازه و موضع‌گیری‌های تازه برخورد می‌کنیم، و این طبیعی است که بخواهیم ببینیم مکتب ما در آن زمینه‌ها چه می‌گوید. پس مراجعه می‌کنیم به قرآن بی آنکه حتماً انتظار داشته باشیم قرآن این امور را رد یا تأیید کند، بی آنکه تصمیم قبلی گرفته باشیم که برای آن چیز که خودمان پسندیده‌ایم از قرآن پشتوانه درست کنیم. اگر با این روحیه به قرآن مراجعه کنیم بسیار خوب است و در این مقایسه چه بسا برسیم به این نتیجه که فلان مطلب را که امروز فلان مکتب

گفته، فلان آیه قرآن در ۱۴ قرن قبل گفته است. اما اگر صرفاً بخواهیم به عنوان دستیابی به پشتوانه‌های قرآنی به مطالب انتخاب شده قرآن مراجعه کنیم، خطرناک است و غالباً ما را به انحراف می‌کشد.

سؤال: در مورد رهبری معصوم یا رهبری غیر معصوم فرمودید که حق دارد از قرآن استنباط بکند. در رهبری غیر معصوم این مسئله چگونه است؟ فرض کنید که یک رهبر، رهبری اجتماعی باشد و خیلی هم مسلط به قرآن باشد و قرآن را خوب بفهمد. آیا هر نوع برداشتی که این رهبر بکند قابل قبول است؟ درجه این رهبر غیر معصوم تا چه حد است؟ در حد نایب امام است یا در حد یک لیدر مذهبی ساده هم می‌تواند باشد؟

پاسخ: این سؤال مستقیماً به بحث ما ارتباطی ندارد و به مسئله امامت و رهبری در اسلام از دید شیعه در عصر حضور و در عصر غیبت برمی‌گردد. در بحث‌های تفسیری مکتب قرآن مفصلاً در این زمینه بحث کرده‌ام و فعلاً به طور خلاصه توضیح می‌دهم. در هر نوع رهبری اجتماعی اگر لازم باشد کسی مستقلاً رهبری کند، نه این که زیر نظر یک رهبر بالاتر، باید صاحب نظر، مجتهد و عادل باشد و علاوه بر اجتهاد و صاحب نظری و ایدئولوژیک بودن و عدالت، باید برای رتق و فتق و تدبیر کارها ورزیدگی و مهارت و لیاقت داشته باشد. این‌ها شرایط اصلی است. بنابراین در عصر غیبت برای چنین کسانی امکان برداشت‌هایی از آیات قرآن که مربوط به سَمَت و نقش رهبری آن‌ها می‌باشد طبعاً بیشتر است و آن‌ها نسبت به کسانی که از این مدار خارجند بهتر می‌توانند اشارات قرآن را در این زمینه درک کنند. اما کسانی که زیر نظر یک رهبر ایفای وظیفه می‌کنند، لازم نیست مجتهد باشند زیرا در موارد نیاز از او نظرخواهی می‌کنند.

سؤال: چون قرآن و جهان هر دو مخلوق خدا هستند از این جهت شباهتی بین قرآن و جهان هست. بدین معنی که همان‌طور که در شناخت جهان هر چه بشر جلوتر می‌رود پرده جهلش بیشتر کنار می‌رود، گرچه اصول و قوانین کلی حاکم بر جهان جاودانی است و تغییر نمی‌کند و این شناخت بشر است که هر چه جلوتر می‌رود دقیق‌تر جهان را

می‌شناسد، آیا قرآن هم که یک اعجاز جاویدان برای همه عصرها و نسل‌ها است این چنین است و از این نظر به جهان شباهت دارد؟

پاسخ: روشن است که در قرآن اشاره‌هایی هست که فهم آن‌ها با تکامل اندیشه بشری ارتباط مستقیم دارد. ولی این بدان معنی نیست که قرآن‌شناسی در همه موارد پایه‌ای طبیعت‌شناسی جلو می‌رود.

سؤال: با توجه به این که بعضی مسائل وجود دارد که در قرآن هیچ اشاره‌ای به آن‌ها نشده مثل این که رکعات نماز چه مقدار باشد، دو رکعتی بودن نماز صبح و سه رکعتی بودن مغرب و امثال این‌ها و مسائلی دیگر از احکام اسلامی که همین گونه است، آیا این امر خودبه‌خود اشاره ندارد به این که ما فقط به این محدود نشویم که همه چیز را از قرآن در بیاوریم بلکه باید به سنت و شیوه پیامبر و امام هم مراجعه کنیم؟

پاسخ: این سؤال شما هم مستقیماً به بحث ما مربوط نمی‌شود اما از آن جایی که یکی از مسائل روز است از این فرصت استفاده می‌کنم و خیلی فشرده جواب می‌دهم. در حقیقت این سؤال متوجه کسانی است که «حسبنا کتاب الله» شعار آن‌هاست و عملاً می‌خواهند فقط اسلام را از قرآن بشناسند. بنابراین درباره ارتباط کتاب با سنت به چند نکته باید توجه شود. یکی این که کتاب دو بخش دارد:

۱- بخشی که بدون سنت قابل فهم است.

۲- بخشی که بدون سنت قابل فهم نیست و فهم روشن آن متوقف بر سنت است. پس این یکی از علل و عوامل این موضوع است که اسلام‌شناسی همان‌طور که بر کتاب تکیه دارد، بر سنت نیز تکیه دارد.

دیگر آن که بسیاری از احکام را ما نمی‌توانیم از کتاب به دست آوریم. به عبارت دیگر تشریع و قانون‌گذاری و بیان شریعت و معارف الهی منحصرأ در چارچوب قرآن نبوده است.

در این جا یک مسئله هست و آن این که آیا آن‌چه پیامبر به عنوان وحی دریافت

می کرده فقط قرآن است یا علاوه بر قرآن، پیامبر وحی دیگری هم دریافت می کرده است. در این زمینه در تحقیقات قرآنی که اخیراً داشتیم، مفصلاً فیش ها و یادداشت هایی را از منابع مختلف شیعه و سنی جمع آوری کردیم و این ها خیلی روشن اثبات می کند که غیر از وحی قرآنی قطعاً پیامبر وحی دیگری نیز دریافت می کرده است.

پس معلوم می شود که همه آنچه بر پیامبر وحی شده در قرآن جمع آوری نگردیده است. چرا؟ چون آن چه در قرآن آمده تنها آن قسمت از وحی است که کیفیت بیانش معجزه آساست. یعنی قرآن وحی است با یک صفت خاص و آن این که با اسلوبی معجزه آسا بیان شده است. وحی دیگری هم هست که عبارت آن معجزه آسا نیست. آن هم وحی است اما قرآن نیست. قرآن وحی است ولی هر وحی قرآن نیست و پیامبر غیر از قرآن باز هم وحی داشته است و ما در شناخت دین خدا باید به هر دو بخش وحی استناد کنیم.

نمایه

آیت الله بروجردی، ۴۰

ابن سینا، ۴۶ ۴۷

احد، ۱۷

اسباب النزول، ۱۸

اصفهان، ۷

امام حسن عسگری، ۴۰

امام زمان (عج)، ۳۵

ثقة الاسلام کلینی، ۴۱

حافظ، ۲۴

خواجه نصیر، ۴۷

سوره آل عمران، ۳۶ ۳۷

سوره بقره، ۲۶

سوره حمد، ۲۶

سوره آل عمران، ۱۰

سید محمد حسینی بهشتی، ۷

سیوطی، ۱۸

شرح اشارات، ۴۷

صدوق، ۴۱

علی اکبر اژه‌ای، ۷

علی بن ابراهیم، ۴۰

کافی، ۴۰ ۴۱

مائده، ۴۳

ملاصدرا، ۴۶ ۴۷

ملای روم، ۲۴

نهج البلاغه، ۴۱

فهرست آثار بنیاد

(۱) آیه ۷ سوره آل عمران: «او کسی است که این کتاب را بر تو نازل کرد که بخشی از آن آیات محکّمات است که آنها اساس کتاب است، و بخش دیگر متشابهات است؛ اما کج‌دلان، برای فتنه‌جویی و در طلب تأویل، پیگیر متشابهات آن می‌شوند، حال آنکه تأویل آن را جز خداوند و راسخان در علم - که می‌گویند به آن ایمان آورده‌ایم، همه

از پیشگاه خداوند است - نمی دانند؛ و جز خردمندان کسی پند نمی گیرد.»

(۲) سوره مرسلات، آیه ۲۵

(۳) دوره طلبگی سه دوره است، مقدمات، سطح و خارج که همان دوره فارغ التحصیلی است.

(۴) در پرسش های بعدی توضیحی در این زمینه داده می شود.

(۵) سوره آل عمران: آیه ۶

(۶) سوره مائده: آیات ۱۵ و ۱۶

(۷) سوره فضلت: آیه ۵۳

(۸) نظام های سوسیالیستی کنونی تنها مالکیت خصوصی یعنی مالکیت شخصی بر ابزار تولید را نفی می کنند، و مالکیت شخصی بر خانه، لوازم خانه، وسیله سواری شخصی و نظایر این ها را می پذیرند، ولی در مرحله نهایی سوسیالیسم همین مقدار از مالکیت شخصی نیز پذیرفته نیست.